

موانع آموزش زبان عربی

حمیدرضا میرحاجی

با نگاهی به تاریخ آموزش زبان عربی در ایران، متوجه می‌شویم که با وجود قدمت این زبان و آشنایی دیرین ایرانیان با آن، در نحوه آموزش این زبان با مشکلات جدی روبرو هستیم. در حالی که زبانهای دیگر با توجه به حضور نه چندان دیرپای خود، توانسته‌اند موفقیت‌های بیشتری - در مقایسه با زبان عربی - بدست آورند.

در این مقاله سعی خواهیم کرد با توجه به محدودیت وقت و بضاعت مُزجاة خویش، اندکی این مسأله را بشکافیم و روشن کنیم که چه موانعی بر سر راه آموزش «زبان قرآن» در پیش روی متعلمان وجود دارد و چرا دشمنانِ پانگیری این زبان از در مخالفت با این زبان بر آمده‌اند و برای اجرای سیاست‌های شیطنانی خود، چه ترفندهایی در پیش می‌گیرند و اصولاً چرا غریبها از تقویت زبان خود حمایت می‌کنند. و دیگر اینکه ما با چه مشکلاتی روبرو هستیم و در این زمینه باید چکار کنیم و...

ابتدا نگاهی می‌اندازیم به آغاز ورود زبان عربی به ایران و عکس‌العمل‌های ایرانیان در

برخورد با آن؛
الف: حمایت و تقویت زبان

از هنگامی که ایرانیان اسلام را پذیرفتند، در راه توسعه و تقویت زبان عربی از هیچ کوششی فروگذار نکردند. در این راه حتی از خود عربها هم پیشی گرفتند. کارهایی که ایرانیان در جهت احیای زبان قرآن در زمینه‌های دستور، معانی و بیان، بدیع، لغت انجام داده‌اند، هیچ قوم دیگری حتی خود عربها انجام نداده‌اند.

با ورود اسلام به ایران و رسمی شدن زبان عربی، کتاب و شعرها به این زبان می‌گفتند و می‌نوشتند و تا قرنهای متمادی دانشمندان و علمای ایرانی، کتابهای خود را به این زبان

کتابت می‌کردند. استفاده از زبان عربی حتی در هنگامی که اجباری از سوی کسی در میان نبود، رواج داشت. و این بدان خاطر بود که علماء و دانشمندان ایرانی، عربی را زبان علمی روز می‌یافتند و با آن انس و الفتی خاص داشتند. در زمانی که در ایران سلسله‌های ظاهریان و دیالمه و سامانیان حکومت‌های نیمه مستقلی را پایه نهاده بودند و زبان فارسی هم در طول این دوران نضج و حرکتی جدید یافته بود، زبان عربی باز هم به حرکت خود ادامه می‌داد و هیچگونه ستیز و کینه‌ای نسبت بدان مشاهده نمی‌شد و این کار علیرغم سیاست ضدعربی خلفای بنی‌عباس ادامه داشت. بنی‌عباس به خاطر مبارزه با بنی‌امیه که اساس سیاستشان را بر برتری عنصر عرب نهاده بودند و هر که غیر عرب بود - از جمله ایرانیها را - حقیر و پست و ذلیل می‌شمردند، به مبارزه با هر چه رنگ عربی داشت، پرداختند و در این راه زبان عربی هم طبعاً از تیغ حمله آنها

در امان نبود. می‌گویند: ابراهیم امام پایه‌گذار سلسله بنی عباس به ابومسلم نوشت: کاری بکن که یکنفر در ایران به عربی صحبت نکند و هر کس را که دیدی به عربی سخن می‌گوید، بکش!!

با وجود این سیاست‌های ضدعربی ما شاهد استفاده از این زبان از سوی ایرانیان هستیم. اگر به کتابهای تألیف شده از سوی ایرانیان در زمینه تنها ادبیات عرب نگریسته شود، متوجه خواهیم شد که مردم ایران به دلیل عشق و علاقه به قرآن و اسلام، زبان عربی را زبان بین‌المللی اسلامی تلقی می‌کردند و در تحکیم پایه‌های آن از جان و دل مایه می‌گذاشتند. به همین دلیل بود که اُمّهات کتب ادب عربی توسط دانشمندان ایرانی به رشته تحریر درآمد. برای نمونه به نام گروهی از دانشمندان بزرگ ایرانی که در ادبیات عرب تبحر داشته و تألیفات گرانبهایی در این زمینه فراهم آورده‌اند، در زیر اشاره می‌کنیم:

- ۱ - سیبویه (م ۱۸۰ هـ)
- ۲ - اخفش (م ۲۱۵ یا ۲۱۱ هـ)
- ۳ - کسایی (م ۲۰۰ هـ)
- ۴ - فرّاء (قرن سوم)
- ۵ - ابن الانباری (م ۳۲۷ هـ)
- ۶ - زجاج (م ۳۱۰ هـ)
- ۷ - ابوعلی فارسی (م ۳۷۷ هـ)
- ۸ - عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ یا ۴۷۴ هـ)
- ۹ - خلف الاحمر (قرن دوم)
- ۱۰ - ابوحاتم سجستانی (قرن سوم)
- ۱۱ - ابن سکیت (قرن سوم)
- ۱۲ - ابن قتیبه دینوری (قرن سوم)
- ۱۳ - سیرافی (قرن چهارم)
- ۱۴ - نجم‌الدین استرآبادی معروف به رضی (قرن هفتم)
- ۱۵ - زمخشری (قرن ششم)
- ۱۶ - صاحب بن عباد (م ۳۸۵ هـ)
- ۱۷ - سگاکي (قرن هفتم)

۱۸ - قطب‌الدین شیرازی شارح مفتاح العلوم سگاکي (م ۷۱۰ هـ)

۱۹ - تفتازانی (م ۷۹۱ هـ)

۲۰ - سید شریف جرجانی (م ۸۱۶ هـ)

۲۱ - جوهری نیشابوری - صاحب صحاح

اللغة (قرن چهارم)

۲۲ - راغب اصفهانی (م ۵۶۵ هـ)

۲۳ - فیروزآبادی - صاحب قاموس اللغة (م

۸۱۶ هـ)

۲۴ - میدانی - صاحب مجمع الأمثال (م ۵۱۸ هـ

۵)

۲۵ - خطیب تبریزی - شارح معلمات سبع

(قرن پنجم)

۲۶ - باخرزی (قرن پنجم)

۲۷ - ایبوردی (قرن ششم)

و ...

در همان زمانی هم که حرکت شعوبیه در ایران پا گرفته بود شعراء و کتاب و علماء ایرانی باز هم به عربی می‌گفتند و می‌نوشتند. افرادی همچون ابونواس، ابوالعتاهیه، دیک الجن، مهیار دیلمی، بشّار بن برد از شعراء و عبدالله بن مقفع، ابو عبیده، سهل بن هارون، سعید بن حمید بختگان از مشاهیر نویسندگان و مؤلفان شعوبیه بودند که هر یک قائل به عدم برتری عرب بودند و در مثالب و زشتیهای عربها و برتری ایرانیها، کتابهایی هم تألیف کردند. اما با این وجود، با زبان عربی دشمنی نداشتند و در کتابت و سرودن شعر از آن استفاده می‌کردند و جایی هم دیده نشده که آنها نسبت به این زبان طعنه‌ای زده باشند. حتی بعضی از همینها همچون ابن مقفع از کاتبان و فصیحان درجه اول زبان عربی بودند و کتابهای گوناگون از جمله کلیله و دمنه، آئین‌نامه، خداینامه، ... را به عربی ترجمه کردند.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که ایرانیها تا چه اندازه دوستدار زبان عربی بودند و هیچگاه

احساس نمی‌کردند که استفاده از این زبان، ملیت و هویت آنها را خدشه‌دار می‌کند.

ب: تضعیف زبان

همزمان با سیاست قوم‌گرایی و نژادی بنی امیه و تحقیر غیر عربها، خلفای بنی امیه تلاش می‌کردند، سیاست ضداسلامی خود را در جهت محو ملیتها و قومیت‌های غیر عرب با سلاح زور و فشار ادامه دهند. در این راه کار را به جایی رسانده بودند که یکی از کارگزاران خلفای بنی امیه در ایران دستور داده بود که هر کس به فارسی سخن می‌گوید، زبان از کامش درآورده شود!!

ظلم و بی‌عدالتی بنی امیه در کنار سیاست‌های نژادی خلفا، کار را به جایی رسانده بود که ایرانیان در اغلب قیامهای ضدحکومتی شرکت داشتند. بیزاری از عربها اندک اندک بنا به گفته جاحظ به نفرت از هر آنچه به عرب تعلق داشت، منتهی می‌گشت.

واضح است که چنین سیاست استبدادی چه نتایج زیانباری در آینده پیشرفت یک مسأله فرهنگی دارد. انعکاس آن بدگمانیها و نفرتها را شاید بتوان هم اکنون در کم اهمیت جلوه دادن زبان عربی و چه بسا بی‌توجهی و عدم اهتمام بدان، مشاهده کرد. تا جایی که جوان ایرانی زبان عربی را زبان مردم عربستان می‌پندارد!! و با این پندار رغبتی در خود به آموختن مشاهده نمی‌کند و خود را با آن بیگانه احساس می‌کند.

اگر از بُعد تاریخی بخواهیم به مسأله زبان عربی نگاه کنیم، سیاست‌های نژادی و ضداسلامی حکومت‌های جبار قرون اولیه را در رویگردانی و بی‌توجهی مردم از این زبان نباید از نظر دور داشت. چرا که ریشه هر مسأله فرهنگی را باید در تاریخ جست و مسأله‌ای مانند زبان عربی هم که قدمتی هزار و چند صد ساله دارد، طبعاً از آفت برخوردارها و حوادث تاریخی به دور نبوده است. مقصود از این نگاه

تاریخی توجه به این مسأله است که مادر ریشه‌یابی مشکلات، مسائل تاریخی را هم از نظر دور نداریم و در هنگام آموزش و تألیف و برنامه‌ریزی با علم به قدمت این زبان در ایران و عشق و علاقه ایرانیها - علیرغم تمامی سنگ اندازیها و دشمنی‌ها - و سپس حوادثی که در نتیجه برخورد حکومت‌های وقت با مردم ایران بوجود آمده بود، هدف‌های آموزشی را دنبال کنیم.

حرکتهای استعمار

اما از بعد خارجی نیز دشمنان ما در جهت هر چه بیشتر دور کردن مردم ما از زبان فرهنگی خود، در ایران و در میان کشورهای عرب زبان، سیاست‌هایی را در پیش گرفتند که همگی به قصد تهی نمودن فرهنگ مسلمانان و دور نمودن آنها از فرهنگ پربار اسلامی بود. از این میان می‌توان به سیاست‌های زیر اشاره کرد:

الف: در ایران

۱ - تغییر خط

از حدود یک قرن پیش، مسأله تغییر خط در ایران مطرح شد. بهانه مطرح‌کنندگان این بود که خط ما ناقص است و نمی‌تواند بیانگر نیازهای ما باشد و بهتر است که ما از حروف لاتین استفاده کنیم!

در ترکیه آتاتورک به این نقشه دشمنان جامه عمل پوشاند و خط اسلامی را به لاتین تغییر داد. هدفی که دشمن از این کار داشت، پوچ نمودن ملتها و احساس نیاز بیشتر به کشورهای استعمارگر بود. زمانی که انسان شرقی احساس کند که از خود چیزی ندارد و همه خوبیها و ارزشها در جناح مقابل قرار گرفته، طبعاً به آن سو کشیده می‌شود و از خود و تعلق به فرهنگ و ملت و مردمش احساس خود کم‌بینی و شرمندگی می‌کند. لذا سعی

می‌کند که هر چه بیشتر خود را از فرهنگ خودی دور کند و با فرهنگ بیگانه - که خود را منبع تمامی ارزشها و خوبیها جلوه‌گر ساخته - همراه نشان دهد. کار را در ترکیه - که خود زمانی یکی از امپراطوریهای بزرگ دنیا بود - به جایی رساندند که تحصیلکرده‌های آن کشور نتوانند نوشته‌ها و مکتوبات سی - چهل سال پیش خود را بخوانند!! و به کلی خود را عاری از داشتن یک فرهنگ ریشه‌دار و یک تمدن کهن بدانند!

در ایران اولین زمزمه پیرامون این مسأله را میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف و تقی‌زاده و ملک‌خان سر دادند و کسروی و نفیسی و دیگران هم وارد میدان شدند و خواستار تغییر خط شدند.

یکی از همین اشخاص به نام دکتر عیسی صدیق با اظهار این مسأله که اکنون الفبای بخش بزرگی از اروپا و کشورهای آفریقایی و ترکیه الفبای لاتین است، پیش‌بینی می‌کند که در آینده الفبای عمومی جهان شود!

۲ - پالایش زبان از کلمه‌های عربی

جریان اول به علت فراهم نبودن زمینه نتوانست در ایران موفقیتی کسب کند و لذا مسأله پالایش زبان فارسی از لغات بیگانه مطرح شد. مراد آنها از لغات بیگانه تنها کلمات عربی بود. در این راه اقدام به تأسیس فرهنگستان نمودند و تلاشهایی هم نمودند و کلماتی را هم ساختند، اما باز نتوانستند به هدف خود نائل شوند.

۳ - تبلیغات علیه عربها

دیگر از راههایی که خواسته و ناخواسته آب به آسیاب دشمن می‌ریخت، ایجاد تنفر و کینه نسبت به مردم عرب و در نتیجه زبان عربی از سوی قلم بدستان و منورالفکرهای غربزده و درباری و... بود. در این میان کم نبودند

اشخاصی که در کتابها و سخنرانیها و مقالات خود با اظهار این مسأله که عربها - که بویی از تمدن و فرهنگ نبرده بودند - تمدن درخشان ایران را از بنین بردند و کتاب سوزی بسراه انداختند!! و دهها ادعای راست و دروغ دیگر، چنین در ذهن خواننده و شنونده جای انداختند که به راستی اینان بویی از فرهنگ و اخلاق نبرده‌اند و مخاطب این پیام نیز غیرمستقیم این نتیجه را هم می‌گرفت که زبان این قوم نیز فاقد ارزش است و آموختنش نوعی تحجر و واپس‌گرایی!!

ب: خارج از ایران

۱ - مطرح کردن زبان عامیانه

استعمارگران از آن هنگام که پا در سرزمینهای اسلامی گذاشتند، این نکته را متوجه شدند که فرهنگ این مردم با اجنبی ستیزی عجیب شده و از این رو باید کاری کنند که بتدریج فرهنگ و آداب خود را وارد این سرزمینها کنند و مردم را مطابق عادات خود تربیت نمایند. در کشورهای عرب زبان تلاش کردند که به منظور دور نمودن تدریجی مردم از فرهنگ اسلام، ارتباط این مردم را با زبان فرهنگی خود قطع کنند و آن کاری را کنند که آتاتورک در ترکیه انجام داد!!

یکی از همین طلایه‌داران سپاه ظلمت جناب ویلیام جفر بلگراف در این زمینه می‌گوید: زمانی که قرآن و مگه از میان مسلمانان رخت بر بندد می‌توان این انتظار را داشت که مسلمانان به تدریج به جاده تمدن قدم گذارند. چرا که این محمد [ص] و کتاب اوست که مسلمانان را از جاده ترقی و تکامل دور نموده است...

امپریالیسم و صهیونیسم اسلام را دشمن بالقوه خود می‌دانند، لذا اینان از هیچگونه تلاشی برای پوچ نمودن و تهی ساختن مسلمانان دریغ نمی‌کنند. یکی از راههای

رسیدن به این مقصود، دعوت به استفاده از زبان عامیانه و کنار گذاشتن زبان فصیح - یعنی زبان قرآن و فرهنگ پربار اسلامی - است. این فراخوانی آنچنان که محمود محمد شاکر در کتاب «أباطیل و أسمار» معتقد است، از زمانی شروع شد که اروپا وارد دوران استعماری شد و پیرامون خود ملتهای گوناگونی را با رنگها و زبانهای متفاوت دید که از قلب روسیه تا هند و جزایر هند و ایران و ترکیه و کشورهای عربی و شمال آفریقا و قلب آفریقا و تا خود اروپا نیز پخش شده اند و همگی دارای یک کتاب هستند و همه نیز - چه آنها که عرب زبانند و چه غیر آنها - آن را می خوانند و این زبان اثر خود را در زبانهای دیگر گذاشته و بسیاری از ملتها از کتابت این کتاب در خط خود پیروی می کنند. با مشاهده چنین پدیده ای استعمار به فکر افتاد که چگونه می تواند به مقابله این فرهنگ عظیم و پربار بیاید! آنها در بررسیهای خود به این نتیجه رسیدند که در برخورد با ملتهای مسلمانی که عرب زبان نیستند، به راحتی می توان با اثبات برتری تمدن کشور استعمارگر، آنها را به زبانهای دیگر - که قاعدتاً زبان کشور استعمارگر است - متوجه کرد. مانند کاری که در ترکیه با تغییر خط عربی به لاتین انجام دادند. در کشورهای عربی این کار با دعوت به استفاده از زبان عامیانه و کنار گذاشتن زبان فصیح شکل گرفت. اغلب دعوت کنندگان به این مسأله مسیحی بودند.

پذیرش زبان فصیح از سوی کشورهای عربی این امکان را به آنها می دهد که بتوانند از این عامل در جهت وحدت صفوف خود استفاده کنند. در مقابل، کنار گذاشتن زبان فصیح و تکیه بر زبانهای محلی و عامیانه به معنای تکه تکه شدن کشورهای مسلمان و ایجاد نوعی تفرقه است. زمانی که این ابزار وحدت آفرین، زنگ بزند، چه بسا بهانه ای هم بدست

قومیت‌های موجود در داخل کشورهای مسلمان داده شود که آنان نیز به بهانه داشتن زبانی خاص خود، دعوی استقلال کنند و این پارچه چند تکه را، تکه ای دیگر زنند و لبخند بر دهان دشمن نشانند. استکبار از وحدت مسلمانان می هراسد و در این راه از هر وسیله ای در جهت تضعیف آن استفاده می کند.

از سوی دیگر خطر به محاق بردن زبان فصیح، آنگاه مشهود می گردد که با گذشت چند نسل، دیگر زبان فرهنگ و دین همچون زبانهای اوستایی و آریایی و لاتین جزء زبانهای مرده می شود و یادگیری آن در انحصار طبقه تحصیل کرده قرار خواهد گرفت و هر کس بخواهد سر از تاریخ و فرهنگ و دین و آئین خود، در آورد، می باید دوره های تخصصی خاص خود را بگذراند! نتیجه اینکار برای استعمارگر دور کردن هر چه بیشتر مردم از فرهنگ خود است.

از میان ادبای معاصر مصری، اشخاصی همچون یعقوب صروف، سلامة موسى، لويس عوض و در لبنان أنیس فریحه، سعید عقل از جمله خواهندگان تحقق این امر (کنار گذاشتن زبان فصیح) بودند.

۲ - ستیز با مسأله قواعد

محور دوم مبارزه استعمار در جهت نابودی فرهنگ، تلاش به منظور محو قواعد و دستور زبان عربی است. نکته ای را که در اینجا باید روشن نمود، این است که به منظور آسان نمودن نحو و پرهیز از قیل و قالهای زمان از دست ده! حرکت‌هایی چه در ایران و چه در کشورهای عربی صورت گرفته که از سر دلسوزی نسبت به زبان عربی بوده است و لذا حساب این گروه را باید از چیزی که مادر صدد محکوم کردن آن هستیم، جدا کرد. در تاریخ نحو می خوانیم که تعدادی از ابداد در جهت تسهیل امر آموزش نحو کتابهایی به

رشته تحریر در آورده اند؛ مانند: خلف الاحمر بصری متوفی به سال ۱۸۰ هجری صاحب کتاب «مقدمه فی النحو» و ابوجعفر نحاس متوفی به سال ۳۳۸ هجری صاحب کتاب «التفاحه فی النحو» که همانطور که از نام کتاب پیداست، مؤلف تلاش نموده، کتاب را بر اساس جنبه های تعلیمی جمع آوری کند. ابن مضاء قرطبی صاحب کتاب «الرد علی النحاة» شاید جزء اولین کسانی باشد که صریحاً به جنگ با نحو یون رفته و اعتراضات خود را در مورد مشکلاتی که آنها در مسأله تعلیم این علم ایجاد نموده اند، بیان می کند. ابن حزم اندلسی (قرن پنجم) و ابوالعلاء معری (قرن پنجم) و ابوالعباس احمد بن محمد بن ولادمصری (قرن چهارم) نیز از جمله ادبایی هستند که در همان قرون اولیه اعتراضاتی نسبت به مطالب و کیفیت مسایل نحو داشته اند. لذا این اعتراضات و برخوردها نه در جهت محو و کنار گذاشتن قواعد بود، بلکه اینان خواهان تسهیل امر آموزش بودند. پس اگر در زمان ما نیز دانشمندانی برمی خیزند و کتابهایی در جهت تسهیل آموزش نحو می نگارند و یا اعتراضاتی به پاره ای مطالب گردآوری شده در کتب نحو می کنند، اینها را نباید عاملان استعمار دانست و با ایشان برخوردی ناشایست داشت. هر قدمی که در راه آموزش بهتر این زبان انجام گیرد، اقدامی خداپسندانه و مرضی رضای حق تعالی است! صحبت ما بر سر کسانی است که اصولاً معتقدند این «دستور»ها را باید کنار گذاشت و به خود «زبان» باید چسبید! و «دستور» ما را از هدف باز می دارد!! و ... در همین زمینه به پیشنهاد قاسم امین توجه فرمائید:

«... بیاید آخر همه کلمات را ساکن کنیم. با این روش - که روش تمامی زبانهای فرنگی و ترکی است - قواعد نصب و جزم و حال و .. از بین می رود، ولی کلمه باقی

می ماند و قرائت آن نیز سهل و ساده می شود!»، کنار گذاشتن قواعد به معنای چشم پوشی از مفاهیم و معانی والای قرآن و کتب دینی و فرهنگی و ادبی است. در این صورت دیگر فرقی میان عبارات با مفهوم و بی مفهوم نیست. متکلم و مؤلف چه بسا گاه از آوردن مرفوعات و منصوبات و ... در شکل مفاعیل و بدل و ... نکته ای نغز را منظور نظر داشته که با اندک تغییری در شکل ظاهری، معنا و مفهوم نیز دستخوش تغییر خواهد شد. دانستن مفهوم و مقصود متکلم و یا یک نوشته، با فهم نکات دستوری تکمیل می شود. آنجا که پای انسان در فهم مسائل دستوری بلنگد، در فهم و درک عبارات - بویژه عبارتهای ادبی - نیز خواهد لنگید.

زبان عامل نفوذ

زبان هر قوم حامل فرهنگ آن مرز و بوم است. بنابراین تقویت زبان موجب استواری فرهنگ و استحکام پایه های فرهنگی یک جامعه است. تضعیف یک زبان بمنزله آغاز سست شدن و حرکت قهقراپی فرهنگی یک جامعه است. چرا که زبان حلقه اتصال مردم یک جامعه در توالی قرون و اعصار است و بواسطه زبان، فرهنگ یک ملت از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود.

یکی از اقدامات استعمارگران در بدو ورود به سرزمین مستعمره، تضعیف زبان بومی و تقویت زبان خودی است. این کار زمینه حضور آنها را مستحکمتر خواهد کرد و موجب خواهد شد که سرزمین مستعمره سالیان سال در قبضه استعمارگر قرار بگیرد. استعمارگر طالب بازار مناسب به منظور فروش کالاها و تولیدات داخلی خود است. برای اینکه ملتهای دیگر طالب تولیدات استعمارگر باشند می بایست به طریقی آنها را با آداب و رسوم خود آشنا کند و به گونه ای آنها را متشبه به خود نماید. یکی از

طرق وصول به این هدف گسترش و تقویت زبان خود است. زبان یک قوم اگر بجای نفوذ کرد، بتدریج فرهنگ و عادت و خو و منش آن ملت را نیز با خود می آورد.

یکی از سرمداران حکومت انگلیس بنام چارلز گرانت در این زمینه سخنی دارد که بسخوبی نمایانگر اهداف پسلید قدرتهای استکبازی در بسط و گسترش زبان خود است. وی می گوید: «به جرأت باید گفت که هر کجا اصول ما و زبان ما راه یافته، تجارت نیز پدنبال آن آمده است».

یکی از کارهایی که کشورهای غربی پس از استقرار و ایجاد ارتباط در ایران انجام داده اند، ایجاد مؤسسات فرهنگی برای آموزش زبان است. آنها در این راه از بهترین امکانات آموزشی و وسایل سمعی و بصری استفاده می کنند و در جهت جذب دانشجو، امکانات امتیازات قابل توجهی را هم اختصاص می دهند. آنها دریافته اند که اگر مردم سرزمینهای دیگر را هرچه بیشتر به طرف زبان خود جذب کنند، موجب توسعه و پیشرفت و گرمی بازار داخلی خود شده اند. چرا که مردمی که آشنا به زبان ملتی شوند، بتدریج از طریق کتاب و مجله و فیلم و نوار و ... با خلق و خور عادات و روحیات ملتی که اینان با زبان آنان صحبت می کنند، آشنا می شوند و این آشنایی مقدمه نفوذ فرهنگی و اقتصادی است. همراه با بسط و گسترش نفوذ فرهنگی، کالاها و خدمات آن نیز به کشور سرازیر می شود!

ما و زبان عربی

در چنین فضایی از مشکلات و موانع و دشمنی ها و ستیزها و ندانم کاریها، ما می بایست بهترین و مناسب ترین راه را برای آموزش این زبان بخدمت گیریم.

در کشور ما برای آموزش این زبان از دهها سال قبل روشهای متفاوتی در پیش گرفته شده

که به اختصار اشاره ای به آنها می کنیم:

الف: روش سنتی

در این روش اصول و مبانی آموزشی مطرح نیست. تنها قصد یاد دهنده آموزش قواعد و نکات دستوری از روی کتابهایی است که در بردارنده مسائل و مباحث دستوری است. از این رو فراگیر با این روش زبان عربی نمی آموزد، بلکه تنها به جمع آوری اصولی مجرد و چه بسا غیر کاربردی می پردازد و از فهم و کاربرد یادگرفته هایش عاجز است.

منونی که در این روش مورد استفاده قرار می گیرد، بیشتر برای کسانی مفید خواهد بود که عربی را قبلاً آموخته و با زبان آشنایی پیدا کرده باشند، آنگاه برای غور و بررسی بیشتر و تفحص عمیقتر به این متون مراجعه کنند و به استواری و استحکام و شیوایی و بلاغت این زبان بیشتر آگاه شوند. والا اگر ذهن فراگیر مبتدی را که هنوز چیزی از الفبای عربی نمی داند، انباشته از اطلاعات و محفوظات نمائیم، دردی را دوا نمی کند و او نیز چیزی فراچنگ نمی آورد.

ب: روش نوگرا

درست در جهت مقابل گروه اول، اینان با اظهار این مطلب که مگر ما به عنوان یک فارسی زبان، تا چه اندازه، فارسی را از کتابهای دستور یاد گرفته ایم، به طرد و نفی تمامی آنچه که برای گروه اول اهمیت داشت، می پردازند. اینان برای آموزش عربی تنها از دریچه تعلیم و مکالمه به عربی نگاه می کنند و بهایی به مسایل صرفی و نحوی نمی دهند. این روش نیز تفریطی است در مقابل افراط دسته اول.

روند آموزش عربی در ایران

از گذشته های دور که پدران و اساتید و

بزرگان ما در مکتبخانه‌ها قرآن و علوم متداوله روز را می‌خواندند، عربی نیز به همان روش مکتبخانه‌ای و سنتی تدریس می‌شد. این روش بعدها - و تا زمان معاصر - ادامه پیدا کرد. و این همان چیزی است که ما آن را روش سنتی می‌نامیم.

به منظور ایجاد تحول در این سیستم آموزشی بعدها عده‌ای از سر دلسوزی و دردمندی در صدد چاره برآمدند و کتابهایی بدین منظور تألیف کردند. اینان با تسویب مسائل و مباحث کتابهای قبلی و آوردن تمرین سعی نمودند کتابها را به صورت آموزشی در آورند، تا نتایج بهتری از زحمتهای معلم و متعلم بدست آید. کتابهایی از قبیل صرف ساده و کتب مجمع البحوث العلمیه از جمله این کتابها بشمار می‌آیند.

البته همراه با پا گرفتن مدارس جدید و آموزش عربی در این مدرسه‌ها - یعنی از حدود پنج دهه قبل - کتابهایی تألیف شد که گام مثبتی در جهت تحول آموزش زبان عربی بشمار می‌رفت. بزرگانی همچون همایی، فاضل تونی، فروزانفر، تنکابنی، و... دست به تألیف کتابهای آموزشی زدند که در مقایسه با کیفیت آموزش عربی قبل از آن قدم مثبتی بشمار می‌رفت. در پاره‌ای از این کتابها، علاوه بر مسائل دستوری از منتهای پرمحتوی و تمرینات - تقریباً - زیاد استفاده شده بود. در این پنج دهه اخیر علاوه بر تحولی که در مسأله آموزش بدان اشاره رفت و تألیف کتابهای مختلفی بر این منوال، ما شاهد نمونه‌های درخشانتری نیز در نحوه کیفیت آموزش زبان عربی بودیم. کارهایی که با توجه به شرایط زمانی و امکانات آن دوران، از جمله کارهای کم نظیر در زمینه آموزش زبان عربی است. از جمله این کتابهای می‌توان به «عربی آسان» و کتابهای «دارالعلوم العربیه» اشاره نمود که کتاب دوم هر چند در چند دهه قبل

تألیف شده، اما اسلوب و روش تألیف آن به شیوه‌ای کاملاً علمی و آموزشی نگارش یافته، به طوری که متعلم می‌تواند با فراگیری و ممارست روی متنها و تمرینات متنوع و مفید و جذاب آن، زبان عربی را به راحتی بیاموزد و در زمینه‌های دستور و ترجمه و مکالمه و نگارش ورزیده شود.

چه باید کرد؟!۱

در زمینه آموزش زبان عربی می‌بایست ترکیبی از دو روش فوق‌الذکر را در پیش گرفت. آنها که روشهای سنتی و کتابهای شامل همان روش را پیشنهاد می‌کنند، غافل از این نکته‌اند که در شرایط حاضر و با توجه به کثرت مسائل و مطالبی که یک دانش‌آموز باید آنها را فرا گیرد، این دعوت نوعی فراخوانی به گریز از این زبان است. چرا که از جمله علل گریز از این زبان در نزد متعلمان احساس ثقل و پیچیدگی نسبت به آن است. و تدریس چنین کتابهایی - هر چند با تغییراتی در متن و چاپ و... - از سنگینی و غیر آموزشی بودن آن نمی‌کاهد. لذا دعوت به چنین روشی و اصرار و پافشاری بر گزینش چنین راهی از سوی مسئولان و دست‌اندرکاران، نه تنها خدمتی به این زبان و کمکی به شمولیت و فراگیری زبان قرآن نمی‌کند، بلکه موجب گریز و دفع دانش‌آموزان و متعلمان خواهد شد.

از سوی دیگر طریقه دوم هم که تنها جنبه مکالمه را مد نظر قرار می‌دهد و به نکات دستوری یا اصلاً توجهی نمی‌کند و یا به شکلی سطحی و گذرا با آن برخورد می‌کند، ما را به مقصودی که داریم که همانا فهم قرآن و ادعیه و ادبیات فارسی و منابع و فرهنگ اسلامی است، نمی‌رساند. بنابراین به منظور جذب فراگیران نسبت به زبان قرآن می‌بایست با تلفیقی از دو روش سنتی و جدید، متدها و روشهایی را برگزینیم که متعلم تمایل به یادگیری را در خود

احساس کند. چرا که این اصل آموزشی را باید در نظر داشت که انسان فقط چیزی را خوب یاد می‌گیرد که واقعاً مایل است آن را یاد بگیرد. بدین منظور باید با ایجاد تنوع در مطالب و ایجاد دگرگونی در نحوه انتقال مطالب و آوردن تمرینها و سؤالهایی که بجای تقویت حافظه، تقویت فهم و درک را مد نظر قرار می‌دهد؛ دانش‌آموز را به یادگیری تشویق کرد. می‌بایست از مطالب تکراری و مفاهیمی که در کتابهای مختلف درسی تکرار می‌شود، پرهیز نمود و از متنها و تمرینها و عبارتهای با مفهوم و نغز که دارای پیامهای اخلاقی - علمی - تربیتی هستند، استفاده کرد. ما باید در نحوه انتقال مطالب این نکته را در نظر داشته باشیم که دانش‌آموز پیام ما را به طور مستقیم سخت‌تر می‌پذیرد، لذا با استفاده از زبان قصه و گفتگو و... می‌بایست نکات ارزشی مورد نظر خود را برای او مطرح کنیم. در لابلای کتاب نیز باید تدبیری اندیشید که توانایی مکالمه و تکلم را در دانش‌آموز به مقداری تقویت نمود که او احساس کند این زبان قابل یادگیری و صحبت کردن است و می‌تواند آن را همانند زبانهای دیگر به کار بندد. ما در مسأله یادگیری باید این ذهنیت غلط را از ذهن فراگیران بزدائیم که عربی ثقیل است و قابل یادگیری نیست!!

مسأله‌ای را هم که باید ما توجه داشته باشیم این است که آموزش عربی در ایران چه بسا مشکلتر از آموزش عربی در کشورهای عرب زبان نباشد. چرا که آنان نیز مجبورند زبان فصیح را در مدارس بیاموزند و همانطور که ما

۱ - البته این یک مسأله عمومی است و همه کشورها در جهت بسط نفوذ خود به تقویت و گسترش زبان خویش توجه می‌کنند. اما گاه در ورای این خواسته، آمیال استعمارگرایانه وجود دارد. و این همان چیزی است که در اقدامات دولتهای استکباری مشاهده می‌کنیم.

اصول و قواعد زبان را می‌آموزیم و تمرین می‌کنیم، آنها نیز مجبورند، آن را بیاموزند و بکار گیرند.

مشکلات

سه عنصر شاگرد و معلم و روش آموزش از پایه‌های اساسی هر آموزشی است. ما الان در زمینه آموزش زبان عربی در هر یک از این سه محور با مشکلاتی مواجه هستیم. شاگرد برای یادگیری عربی انگیزه ندارد. او نمی‌داند که چرا عربی می‌آموزد و اصولاً عربی آیا به کار او می‌آید یا خیر؟ و چرا بجای صرف وقت بی‌حاصل روی یادگیری عربی از زبان دیگری نیاموزد که بتواند از آن استفاده کند؟!... در زمینه معلم هم ما با مشکلات بسیاری روبرو هستیم. مراکز تربیت معلم و دانشگاهها متأسفانه نتوانسته‌اند نیروهای کارآمد و متخصصی را حتی برای تدریس کتابهای درسی راهنمایی و دبیرستان تربیت کنند. گذشته از این مسأله ما الان در زمینه آموزش عربی در دبیرستان از دبیران غیرمتخصص استفاده می‌کنیم. آماری که چندی پیش گرفته شده بود، حاکی از این مسأله بود که آموزش و پرورش در دو درس دینی و عربی با کمبود شدید مواجه است.

در مورد روش تدریس هم ما با مشکلات جدی روبرو هستیم. همانطور که خود شاهد هستیم زبانهای دیگر از امکانات سمعی و بصری و کتابها و نوارهای کمک آموزشی فراوان برخوردارند، آموزشگاههای مختلفی در سطح کشور مشغول یاددهی این زبان به قشر جوان و اغلب دانش‌آموزان این مملکت هستند. ما اگر بخواهیم برای یک شخص مبتدی که خواهان یادگیری یکی از زبانها (بجز عربی) است، کتاب و... معرفی کنیم، با مشکل خاصی روبرو نیستیم. در صورتی که در عربی هیچیک از این امکانات وجود ندارد. زبانهای دیگر با

اینکه قدمتی در ایران ندارند و اغلب تنها چندین دهه است که جای پای خود را باز کرده‌اند، توانسته‌اند در زمینه کیفیت آموزش، هر از جندی خود را ارتقاء بخشند و همراه با زمان، خود را با روحیات و نیازهای نسل جدید تطبیق دهند و از روشهای نوین بهره بگیرند. اما زبان عربی با آن که قدمتی بیش از چهارده قرن در ایران دارد، نتوانسته آنچنان که باید، خود را نشان دهد. ما الان در زمینه کتابهای کمک آموزشی اعم از داستان، فرهنگ لغت، کتابهای خوب آموزشی، نوار، فیلم، وسایل کمک آموزشی و... به شدت در مضیقه هستیم. اگر زمانی هم کسی به فکر می‌افتد کاری بکند، همان مطالب دستوری موجود در کتب ادبیات را جرح و تعدیل و خلاصه می‌کند و به صورت کتاب درمی‌آورد! غافل از اینکه عربی تنها در قواعد و دستور خلاصه نمی‌شود. باید آستینها را بالا زد و به عربی نیز بصورت یک زبان نگرست سپس درصدد رفع مشکلات و تنگناها برآمد. ما باید به سطحی برسیم که اگر دانش‌آموز بخواهد علاوه بر کتابهای درسی، از وسایل کمک آموزشی و... هم استفاده کند، دبیر بتواند به آسانی دهها نمونه برای او معرفی کند.

سخن آخر! حال جامع علوم انسانی
دفاع ما از زبان عربی و یاسدشمنی و کینه‌توزی استعمارگران نسبت به این زبان، با خود این زبان نیست. زبان عربی همانند هر زبان دیگری است و هیچگونه تفاوتی از لحاظ زبانشناسی با زبانهای دیگر ندارد. از این رو حبّ و بغضها نسبت به این زبان به مسائل فکری و فرهنگی برمی‌گردد. بیشتر کسانی که در طول تاریخ - از ظهور اسلام تاکنون - به این زبان خدمت کرده‌اند، به خاطر آن بوده که این زبان، زبان قرآن و زبان فرهنگ اسلامی است. ما به عربی بمثابة زبان یک قوم و یک

ملت نگاه نمی‌کنیم که تقویت آن را تضعیف زبان ملی خود محسوب کنیم. آنجا که مولوی زبان عربی را بر فارسی ترجیح میدهد و یا حافظ که زبان عربی را هنر قلمداد کرده، بدان خاطر است که آنها در این زبان، دین و آئین مرام خود را می‌دیدند:

پارسی گو، گرچه تازی خوستر است
عشق را خود صدزبان دیگر است

اگرچه عرض هنر پیش یار بسی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پراز عربی است

ما در تقویت این زبان، تقویت فرهنگ خود را می‌بینیم. زبان عربی وسیله ارتباطی ما با میراث عظیم فرهنگی ما است. زبان عربی زبان دین و قرآن و فرهنگ اسلامی ما است. حمایت از این زبان، پشتیبانی از زبان ملی خود ما است

و...
باتوجه به تمامی این مسایل، باید از زبان عربی حمایت کنیم و برای تقویت و آموزش و تعلیم بهتر آن، آستینها را بالا بزنیم و کیفیت آموزش عربی را ارتقاء بخشیم!

منابع:

- ۱ - البحث اللغوی عند العرب
- ۲ - فی علم اللغة العام
- ۳ - فرهنگ و زبان
- ۴ - خدمات متقابل اسلام و ایران
- ۵ - دو قرن سکوت
- ۶ - نهضت شعوبیه
- ۷ - آموزش و پرورش در خدمت امپریالیسم فرهنگی